بسم الله الرحمن الرحيم

سلام

عزیز گرانمایه ----------

کتاب ارزشمندترین هدیه‌ای است
که می‌توان به نگاه بلندتان پیشکش کرد.

با تقدیم احترام
امضا

سرشناسه: میرصالحیان، محمدصادق، ۱۳۷۲ -
عنوان و نام پدیدآور: برسد به دست باران: گلچینی از برترین شعرهای خانواده/ محمدصادق میرصالحیان.
مشخصات نشر: اصفهان: انتشارات قبسات، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س‌م.
شابک: ۲-۲۱-۸۴۴۱-۶۰۰-۹۷۸ وضعیت فهرست نویسی: فیپا
عنوان دیگر: گلچینی از برترین شعرهای خانواده.
موضوع: شعرفارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
موضوع: Persian poetry -- Collections -- ۲۰th century
موضوع: شعرطنزآمیز -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
موضوع: Humorous poetry -- Collections -- ۲۰th century
موضوع: خانواده در ادبیات موضوع: Families in literature
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۴ب۹۲۴۴م/PIR۴۱۹۰
رده بندی دیویی: ۸فا۱/۶۲۰۸
شماره کتابشناسی ملی: ۴۹۹۵۵۷۸

برسد به دست باران (گلچینی از برترین شعرهای خانواده)

مؤلف: محمدصادق میرصالحیان
ویراستار: عباس حق‌خواه
مدیرهنری: حامد مغروری
طراح جلد و صفحه آرا: زینب ربانی‌خواه

ناشر: قبسات
چاپ: اول، ۱۳۹۷
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

تارنما: www.mehrestan.ir
رایانامه: mehr@mehrestan.ir
سامانه: ۳۰۰۰۷۹۶۲۱۰۰۱۰۰
نشانی: اصفهان، خیابان مسجد سید، خیابان آیت الله زاهد، کوچه ۱۵، پلاک ۳۹
کد پستی: ۸۱۳۶۹۵۵۱۳۷
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۳۶۸۷۵۵ ، ۰۹۳۷۰۰۱۲۹۰۰

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر برای نشر قبسات محفوظ است.

بِرِسَد به دستِ باران

گلچینی از برترین شعرهای خانواده

صادق میرصالحیان

به ذره گر نظر لطف بتو را کند

به آسمان رود و کار آفتاب کند

تقدیم به گل همیشه‌بهار هستی
حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام
به امید گوشهٔ چشمی

سخـــن آغازیـن

بـا همهٔ دشـواری‌ها و ظرافت‌هایش، شـیرین‌ترین کار عالَم «تربیت» اسـت و مهم‌ترین بستر تربیت، «خانواده». خانواده اگر «خانواده» باشد، تربیت شیرین می‌شـود و طبیعی. همان‌طـور که ما نفس می‌کشـیم، در خانـواده هم تربیت می‌شویم؛ بی‌آنکه به آن فکر کنیم و بدانیم چه می‌شود.

تمرکـز ما بـر تربیت و تعلیم اسـت، آن‌هـم با رویکـرد اسـلامی و عقلانی و با محوریتِ مهارت‌آموزی بـه خانواده‌ها. ازاین‌رو طرح «مهرسـتان» را پایه‌ریزی کردیـم تا در پیمودن این مسـیر مقـدس، بتوانیم منظم و هدفمنـد و برنامه‌دار پیش برویم. «مهرسـتان» فقط مخفف «محصولات هنری رسانه‌ای» نیست؛ بلکه اسم‌مکانی اسـت برای آموختن مهرورزی در خانه و گرمابخشی به کانون خانواده.

از بیـن همهٔ راه‌هـای ممکن، با «یار مهربان» به یـاری خانواده‌ها آمده‌ایم؛ با همان آشنای پرسخاوتی که صدها نسلِ بشر را معلم‌وار پرورده و فروتنانه با ذهن و ضمیرشان در هم تنیده است.

بلـه، با کتـاب آمده‌ایم و برایـن باوریم که با همهٔ تنـوع ابزارهای دیجیتال و گرایـش جنون‌آمیز انسـان امـروز به آن‌هـا، هیچ‌چیز جـای کتـاب را نمی‌گیرد! خوشـبختانه این یـار مهربان، همچنان گنجینهٔ سرشـاری به‌شـمار می‌رود که پاسخ‌گوی نیازهای رنگارنگ مخاطبانش است.

به‌دنبـال کار خیرِ زمین‌مانده‌ای بوده‌ایـم که حضورمان در این عرصه را معنا ببخشـد و جریانی پویا و اثری مانا به‌جای گذارد. سـرانجامِ صدها نفرسـاعت پایش و پویش، به معماری طرح خانواده‌محورِ «مهرستان» انجامید که یکی از میوه‌هایش اکنون در دستان شماست.

مشـتاقانه منتظریم تا با دریافت دیدگاه‌های شـما سـروران عزیـز به آدرس mehr@mehrestan.ir بیش از پیش مرهون مهربانی‌هایتان گردیم.

برآسـتان جانانی سرِ سـپاس فرود می‌آوریم که توفیق، رفیق طریقمان کرد تـا دورهٔ امانت‌داده‌شـده در مزرعـهٔ دنیا را بـه خوشـه‌چینی از خرمن ارباب و اصحـاب فرهنـگ و اندیشـه بگذرانیـم و آنگاه بـا لطفی دوچنـدان، ما را وامـدار فضـل بی‌کرانش کرد تـا در طرح پربرکـت «مهرسـتان» بتوانیم بابت تولید و ترویج محصولاتـی فرهنگی و تربیتی، مدال افتخار بر گردن بیاویزیم. از تک‌به‌تـکِ سـروران ارجمندی کـه ذره‌پروری کردنـد وگام به‌گامِ مسـیر را هم‌شانهٔ ما شدند، به‌رسم ادب، خاضعانه سپاسگزاریم.

مهرستان

اینجا خانهٔ شماست

فهرست

۱۶ مقدمه هم جزو کتاب است

۱۹ **فصل اول: دو نفر بودیم، یکی شدیم**

۲۱ گاه اول: عاشقانه بخوان...

۲۲ نقش ما گو ننگارند به دیباچهٔ عقل

۲۲ این شاخهٔ ما نبات خود را دارد

۲۲ من معتقدم که ما جوان می‌میریم

۲۲ تلخ است که لبریز حقایق شده است

۲۳ خوب و بد هرچه نوشتند، به پای خودمان

۲۴ اگر باشی محبت روزگاری تازه خواهد یافت

۲۵ غزل غزل ترانه تو، ترانهٔ بهار تو

۲۶ غزل اگر صادقانه باشد، غزل اگر عاشقانه باشد

۲۷ نشود فاشِ کسی آنچه میان من و توست

۲۸ ای مهربان‌تر از برگ در بوسه‌های باران!

۲۹ بیداد کن که نیستم از اهل سبزوار

۲۹ زنی که صاعقه وار آنک، ردای شعله به تن دارد

۳۰ تو ریختی عسل ناب را به کندوها

۳۱ با منِ «برنو» به دوشِ یاغیِ مشروطه‌خواه

۳۲ آن نه عشق است که بتوان برِ غمخوارش برد

۳۳ چراغ ماه در ایوان آسمان روشن

۳۴ در آن سرای که زن نیست، اُنس و شفقت نیست

۳۸ خدا نخواست که من اهل ناکجا باشم

۳۹ خیال خام پلنگ من، به‌سوی ماه جهیدن بود
۴۰ زمین تا آسمان فرق است، چاه اینجاست، ماه آنجا
۴۱ و چای دغدغهٔ عاشقانهٔ خوبی‌ست
۴۲ دوستت دارم پریشان، شانه می‌خواهی چه‌کار؟
۴۳ مرا بازیچهٔ خود ساخت چون موسی که دریا را
۴۴ زن جوان غزلی با ردیفِ «آمد» بود
۴۵ این روزها سخاوت باد صبا کم است
۴۶ هر تکّه از دنیای من، از ماه تا ماهی
۴۷ دیشب ای بهتر ز گل، در عالم خوابم شکفتی
۴۸ چگونه در خیابان‌های تهران زنده می‌مانم؟
۴۹ کنارم هستی و با بودنت این خانه می‌رقصد
۵۰ با یاد شانه‌های تو سرآفریده است
۵۱ نمی‌شه غُصه ما رو یه‌لحظه تنها بذاره؟
۵۲ وقت است که بنشینی و گیسو بگشایی
۵۳ تو دلت مثل ساحلی آرام، دل من پرخروش و مواج است
۵۴ دو گام مانده به هم سیبی از هوا افتاد
۵۶ **گاه دوم: عاشقانه، مختصر و مفید**
۵۷ فرشی به زیر پای تو از سبزه‌زار بود
۵۷ من و تو همچنان تب‌کرده و بیمارِ هم، هرچند
۵۷ من با نگاهی قانعم با بوسه قانع‌تر
۵۷ که این چراغ در آیینهٔ تو روشن کرد؟
۵۸ پیچیده به داس کهنه‌ای پیچک عشق
۵۸ من جز برای تو نمی‌خواهم خودم را
۵۸ این همچو من، دیرمانده با نقش خود پیرمانده
۵۸ بانوی قصه‌های شبانه، ترانه‌پوش
۵۹ حوّای من، بر من مگیر این خودستایی را که بی‌شک
۵۹ باکم از دوزخ و از دورخیان نیست ولی
۵۹ نکردم باز در بی‌تو، به روی صبحِ بیگانه

۵۹ تو اگر مرغ عشق من باشی، بازوانم بدون شک قفس‌اند
۶۰ آغوش تو آرام‌ترین خانهٔ دنیاست
۶۰ آب یک شب صورتت را دید و حالا سال‌هاست
۶۰ خدا کند که... نه، نفرین نمی‌کنم نکند
۶۰ غمی نجیب نهفته است در دلم، که مرا
۶۱ باور مکن که زنده بمانم بدون تو
۶۱ چنان آشفته‌ام کردی که ابراهیم بت‌ها را
۶۱ از این جهنم سوزان دگر چه باک مرا؟
۶۱ عشق تو قماری‌ست که بازنده ندارد
۶۲ از شب جادو عبورم دادی و دیدم نبود
۶۲ پیرانه‌سر جوان شدی از عشق، باورنکردنی است به‌ظاهر
۶۲ عاشق شو که عشق است سؤالی که بپرسند
۶۲ شک ندارم مادرم فهمیده من می‌خواهمت
۶۳ **گاه سوم: بخند و بخوان...**
۶۴ چه حاجتی به قاصد و پست و پیک؟
۶۴ مابین بد و خوب مردّد ماندم
۶۵ الهی! به مردانِ در خانه‌ات
۶۶ به خواب هم نتوان دید مشتری‌ها را
۶۷ گرفت از دستمو پیش عموم برد
۶۸ نامهٔ اول
۶۸ چه حاجتی به قاصد و پست و پیک؟
۶۹ نامهٔ دوم
۶۹ بخون ولی جوابِ نامه، فوری...
۷۰ نامهٔ سوم
۷۰ زندگیمو جنون گرفته، برگرد
۷۱ وصلت ما از ازل یک وصلت ناجور بود
۷۲ شنیدم در دهی از «آن‌ور آباد»
۷۳ مثل سیگار و قرص و فالوده

۷۴ همسرم با غم تنهایی خود خو می‌کرد
۷۶ رهگذاری سر مزاری دید
۷۷ با خانم خویش، بحث و دعوا کردم
۷۹ **فصل دوم: وقتی خانواده‌تر شدیم**
۸۱ **گاه اول: عاشقانه بخوان...**
۸۲ همهٔ عمر تکیه‌گاهم بود
۸۲ شب آرامی بود
۸۳ آهسته باز از بغل پله‌ها گذشت
۹۱ فرزندم!
۹۲ آرامشی به وسعت صحراست مادرم
۹۴ ای مادر عزیز که جانم فدای تو
۹۵ چیزی نمانده خاطرم از نان مادرم
۹۶ داد معشوقه به عاشق پیغام
۹۷ دریا شده است خواهر و من هم برادرش
۹۸ کودکی‌هایم اتاقی ساده بود
۹۹ دخترم، بند دلم، غمگینم!
۱۰۰ دی، مرغکی به مادر خود گفت: «تا به چند
۱۰۲ چقدر خاطره جاری است در حوالی‌تان
۱۰۶ همین که فکرش تو سرم میوفته
۱۰۷ نان و پنیر و پسته، لبی وا نمی‌شود
۱۰۸ خوبی شبیه یک شب بی‌تردید، آرام، مثل ساحل غم، مادر!
۱۰۹ میان این‌همه آدم، همیشه بهترِ من!
۱۱۰ **گاه دوم: بخند و بخوان...**
۱۱۱ پس به فرزند یاد باید داد
۱۱۱ در جهان، با تلاش و سعی کثیر
۱۱۲ جمله‌ای توی مشقِ خط الگوست:
۱۱۳ مثل سرو و گُل و چنار و کَلَم

۱۱۴ مایهٔ رنج و سختی است و سراب
۱۱۵ «ادب آموختم زِ بی‌ادبان»
۱۱۶ چانه‌ام تازه گرم شد همچین
۱۱۷ عاشقی لایق هرآدم پیزوری نیست
۱۱۹ **فصل سوم: هم‌خانوادهٔ ما**
۱۲۲ یک دختر و آرزوی لبخند که نیست
۱۲۲ دورتادور حوض خانهٔ ما
۱۲۳ اینجا مزار اوست، این انگشتر باباست
۱۲۴ موشک کاغذی بلند شد و پدرم را به‌اشتباه انداخت
۱۲۵ خانهٔ پیرزن تهِ کوچه
۱۲۷ مادر سلام! آمده‌ام بعد سال‌ها
۱۲۹ رفتی و شوق موندنم رو بردی
۱۳۰ گاه‌گاهی که دلش ویرانهٔ غم می‌شود
۱۳۱ از تو می‌گفتند یارانت: «چنین افتاده است...»
۱۳۲ ای پیش‌پرواز کبوترهای زخمی
۱۳۳ سالی گذشت، باز نیامد وَ عید شد
۱۳۴ ب، الف، ب، الف! بخوان: «بابا»
۱۳۴ میان بارش بارانی از ستاره رسید
۱۳۶ صدها پرنده مثل تو بی‌بال‌وپر شده است
۱۳۸ امشب بیا یک سر به خوابم، ماه تابان!
۱۳۹ آن روز شیشه‌ها را
۱۴۰ کفش‌هایش به‌سمت در چرخید، شاید این آخرین سفر باشد
۱۴۲ «پس پدر کی ز جبهه می‌آید؟»
۱۴۳ اسم شناسنامه‌ای‌ات جابه‌جا شده
۱۴۴ به مدفن تک‌تک شهیدان، دم سحر مادرِ شهیدی
۱۴۵ با قدم‌های خسته می‌آمد، چند سیب گلاب دستش بود
۱۴۶ نِنه‌ش می‌گفت: «بُواش قنداقه‌شو دید
۱۴۸ دارد خدا هوای پدرهای خوب را

مقدمه هم جزو کتاب است

﴿وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾[1]

خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه‌هایی به وجود آورد و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را انکار می‌کنند؟!

گاهی مباحثی پیش روی انسان قرار می‌گیرد و مسائلی دربارهٔ آن مطرح می‌شود که با همهٔ بدیهی‌بودنش، نمی‌توان توضیحی برآن افزود؛ جزآنکه بگوییم تمام بار معنایی موضوع در همان واژه خلاصه شده است. مثل کلمهٔ «خدا». اگر بگوییم «خدا بزرگ است»، بازهم یکی از جنبه‌های موضوع را در نظر گرفته‌ایم. «خدا قادر است»، «خدا خالق است» و... هیچ‌یک شاملیت همانی واژه را ندارند. پس مجبور می‌شویم بگوییم «خدا، خداست.»

درمقیاس زمینی و خودمانی، یکی ازواژه‌های خودتعریف، «خانواده» است. آن‌قدر که گاهی لزومی ندارد دربارهٔ اهمیت آن صحبت کرد و باید لایهٔ دوم

---

۱. نحل، ۷۲.

آن، یعنی چگونگی آن را کاوید. آری، «چگونگی!» شاید همهٔ انسان‌های عاقل به اهمیت خانواده واقف باشند؛ اما کیفیت خانواده بالا و پایین‌های زیادی دارد که این نوسانات به اندیشه و مکتب فکری افراد بازمی‌گردد. بی‌شک هر اندیشهٔ جاافتاده‌ای عطش جریان‌سازی را با خود به همراه دارد و در این میان، آن اندیشه‌ای از سایرین پیشی می‌گیرد که بستر مناسب جریان خود را بشناسد.

اندیشهٔ اسلامی‌ایرانی در حوزهٔ خانواده، هنوز به‌دنبال بستر مناسبی برای ترویج داخلی و خارجی گفتمان خود است. آزمون و خطاهای بسیاری صورت گرفته و تمامی کنشگران به این نتیجه رسیده‌اند که «هر اندیشه‌ای که در قالب هنر نگنجد، ماندنی نیست.» اما دعوا بر سر بستر هنری مناسب برای انتقال این اندیشه است. با مثالی مطلب را توضیح می‌دهم.

آبیاری زمین کشاورزی برای کشت هر محصولی ضروری است. در این میان، هر اقلیمی باید متناسب با وضعیت خود برای آبیاری برنامه‌ریزی شود و البته محصول متناسب با آب‌وهوای اقلیم از آن به دست آید. مناطق پرآب سراغ کشت دیمی می‌روند و مناطق کم‌آب آبیاری قطره‌ای را انتخاب می‌کنند. در حوزهٔ اندیشه نیز باید هنر متناسب با هویت و فرهنگ بومی کشور برای بسترسازی برگزیده شود. شاید بتوان گفت بومی‌ترین هنر ایران اسلامی، جادوی کلام، یعنی شعر و ادبیات است؛ هنری که سابقاً برای انتقال مفاهیمی چون خانواده، اخلاقیات و... در حوزهٔ ادبیات تعلیمی پیگیری می‌شده، اما در سدهٔ اخیر به فراموشی سپرده شده است. یکی از مسائلی که ذهن نگارنده را

در طـول جمع‌آوری آثار درگیر کرده بود، همین پایین بودن کمیت و کیفیت آثار منظـوم در حوزهٔ خانواده اسـت، تا جایی که بارها فرایند گـردآوری با وقفه و از سرگیری مجدد همراه می‌شد.

کتاب حاضر، گزیده‌ای از اشعار شاعران امروز پارسی‌گوی در حوزهٔ شعر خانواده اسـت. در این کتاب سـعی شده تمامی حوزه‌های شـعری مرتبط با خانواده و روابط خانوادگی پوشش داده شود. ازاین‌رو در فصل اول اشعاری را در ارتباط با ازدواج و تشکیل خانواده گرد آورده‌ایم؛ فصل دوم را به روابط والدین و فرزندان اختصاص داده و در فصل سوم و پایانی، بر مقام شامخ شهیدان و خانواده‌های آنان سر تعظیم فرود آورده‌ایم.

امید است دوستداران شعر و ادب، با این کتاب ارتباط برقرار نموده و سهمی کوچـک از گعدهٔ خانوادگی خـود را به تورق این چند صفحه اختصاص دهد و بیش از آن امید اسـت مخاطب خاص شـعر، یعنی شـاعران و اهالی ادب، با مطالعهٔ کتاب و لحاظ کاسـتی‌های ادبی در حوزهٔ شعر خانواده، سمند ذوق و قریحهٔ خود را در میدان ادبیات تعلیمی و به‌ویژه شعر خانواده بدوانند.

و ما توفیقی الا بالله

محمدصادق میرصالحیان

فصل اول: دو نفر بودیم، یکی شدیم

گاه اول: عاشقانه بخوان...

ازدواج و تشکیل خانواده مثل قهرمانی در یک دوره از مسابقات است. همیشه گفته‌اند حفظ قهرمانی سخت‌تر از خود قهرمانی است؛ اما شیرینی‌های خودش را هم دارد. «عشـق» شـیرین‌ترین اتفاقی اسـت که می‌تواند در زندگی انسان رخ دهد. عشـق هم علت است و هم معلول؛ یعنی هم تعهد به پیوند ازدواج موجب ایجاد عشق می‌شود و هم عشق موجب ایجاد و تقویت پیوند. خلاصه اینکه باید عاشقانه خواند....

نقش ما گو ننگارند به دیباچهٔ عقل
هرکجا نامهٔ عشق است نشان من و توست

هوشنگ ابتهاج (م.الف.سایه)

این شاخهٔ ما نبات خود را دارد
آیات صفات، ذات خود را دارد
یک با یک جمع شد یکی شد یک شد
این عشق ریاضیات خود را دارد

بیژن ارژن[1]

من معتقدم که ما جوان می‌میریم
مابین زمین و آسمان می‌میریم
لب‌های من و تو لاله و لادن شد
از هم که جدا کنندمان، می‌میریم

عباس صادقی زرینی[2]

تلخ است که لبریز حقایق شده است
زرد است که با درد موافق شده است
عاشق نشدی، وگرنه می‌فهمیدی
پاییز بهاری است که عاشق شده است

میلاد عرفان‌پور[3]

۱. بیژن ارژن، متولد ۱۳۴۸، کرمانشاه. از آثار اوست: «بی هم شدگان» و «رنگ انار».
۲. عباس صادقی زرینی (پدرام)، متوفی ۱۳۸۲، کرج. از آثار اوست: «با شب‌نویسی‌ها» و «قلندرانه».
۳. میلاد عرفان‌پور، متولد ۱۳۶۷، شیراز. از آثار اوست: «پاییز بهاری ست که عاشق شده است» و «چاره‌ها».

خوب و بد هرچه نوشتند، به پای خودمان
انتخابی است که کردیم برای خودمان

این و آن هیچ مهم نیست چه فکری بکنند
غم نداریم، بزرگ است خدای خودمان

بگذاریم که با فلسفه‌شان خوش باشند
خودمان آینه هستیم برای خودمان

ما دو رودیم که حالا سرِ دریا داریم
دو مسافر یله در آب و هوای خودمان

احتیاجی به در و دشت نداریم اگر
رو به هم باز شود پنجره‌های خودمان

من و تو با همهٔ شهر تفاوت داریم
دیگران را نگذاریم به‌جای خودمان

درد اگر هست برای دل هم می‌گوییم
در وجود خودمان است دوای خودمان

دیگران هرچه که گفتند، بگویند؛ بیا
خودمان شعر بخوانیم برای خودمان

مهدی فرجی[1]

۱. مهدی فرجی، متولد ۱۳۵۸، کاشان. از آثار اوست: «میخانهٔ بی‌خواب» و «قرار نشد».

اگر باشی محبت روزگاری تازه خواهد یافت
زمین در گردشش با تو مداری تازه خواهد یافت

دل من نیز با تو بعد از آن پاییز طولانی
دوباره چون گذشته نوبهاری تازه خواهد یافت

درخت یادگاری باز هم بالنده خواهد شد
که عشق از کُندهٔ ما یادگاری تازه خواهد یافت

دهانت جوجه‌هایش را پریدن گر بیاموزد
کلام از لهجهٔ تو اعتباری تازه خواهد یافت

بدین‌سان که من و تو از تفاهم عشق می‌سازیم
ازاین پس عشق ورزی هم قراری تازه خواهد یافت

من و تو عشق را گسترده‌تر خواهیم کرد، آری
که نوع عاشقان از ما تباری تازه خواهد یافت

تو خوب مطلقی من خوب‌ها را با تو می‌سنجم
بدین‌سان بعد ازاین خوبی عیاری تازه خواهد یافت

جهانِ پیر، این دلگیر هم با تو کنارِ تو
به چشم خسته‌ام نقش و نگاری تازه خواهد یافت

حسین منزوی[1]

۱. حسین منزوی، متوفی ۱۳۸۳، زنجان؛ از آثار اوست: «از ترمه و تغزل» و «به همین سادگی».

غـــزل‌غـــزل تـــرانـــه تـــو، تـــرانـــهٔ بـــهـــار تو
چـمـن‌چـمـن بـهـار تـو، بـهـار مـانـدگـار تو

مـسـافـر رهـــایـــی‌ام، بـشـیـر روشـنـایـی‌ام
هـمـان که داشـت عـمـرها، مـرا در انتظار تو

نـگـاه بـی‌قـرار را بـه هـر غـبـار، بسته من
ســوار تـاخـتـه‌بـرون از آخـریـن غـبـار، تو

نشسته‌ای و بسته‌ای به خاک از این زمین، مرا
بهانه‌های ماندنم تویی در این دیار، تو!

دریـچـه‌ای به جـانـب گـل و سـتـاره و نسیم
گـشـوده از فـضـای ایـن سـیـاه‌روزگـار، تو

*** [1]

به دست‌های کوچکت، سپرده سرنوشت من
بچـرخ تـا بچـرخـم ای مـدیـر تـو، مـدار تو

حسین منزوی

۱. ستاره (*) نشان‌دهندهٔ تغییر فضای شعر است.